خاستگاه و خیزش طالبان: از مدارس دینی تا سلطه نظامی

ی س

خاستگاه و خیزش طالبان: از مدارس دینی تا سلطه نظامی

خاستگاه و خیزش طالبان: از مدارس دینی تا سلطه نظامی

مقدمه

حرکت طالبان را نمی‌توان به‌سادگی یک گروه مذهبی یا سیاسی دانست؛ بلکه این پدیده، بازتابی از تضادهای ژرف تاریخی، طبقاتی، اجتماعی و بین‌المللی است. درک صحیح از خاستگاه و خیزش طالبان نیازمند تحلیل مادی و دیالکتیکی از زمینه‌های ظهور این جریان در بستری از بحران‌های ساختاری جامعه‌ی نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری افغانستان است. طالبان نه از آسمان نازل شدند و نه صرفاً پروژه‌ای خارجی‌اند؛ بلکه محصول شرایط مشخصی‌اند که در آن مناسبات طبقاتی پوسیده، سلطه‌ی امپریالیسم، و ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی با یکدیگر گره خورده‌اند.

در این جا، ما تلاش داریم با دیدگاهی ماتریالیستی و مبتنی بر جهان‌بینی پرولتاریا، مسیر خیزش طالبان را از ریشه‌های تاریخی آن تا برآمد کنونی‌اش تحلیل کنیم. این تحلیل نه صرفاً بازگویی رویدادها، بلکه تلاشی‌ست برای درک نیروهای محرکه‌ی تاریخ و شناخت موقعیت دشمن اصلی و تضاد عمده‌ی جامعه ما در مرحله‌ی کنونی.

فصل اول: زمینه‌های تاریخی خیزش طالبان

نخستین نمودهای فکری و سازمانی آن‌چه بعدها طالبان نام گرفت، به‌صورت مشخص در دوره‌ی اشغال نظامی افغانستان توسط امپریالیسم شوروی (دهه‌ی ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰) قابل پی‌گیری است. در این مرحله، دستگاه‌های استخباراتی غرب، کشورهای ارتجاعی منطقه و نیروهای مذهبی بنیادگرا دست به‌دست هم دادند تا مقاومت ضدشوروی را در قالب جریان‌های اسلامی شکل دهند. از دل این مناسبات، شبکه‌ای از مدارس دینی در پاکستان پدید آمد که با حمایت مالی عربستان سعودی، زمینه‌ی تربیت هزاران جوان جنگجو را فراهم ساخت.

طالبان محصول همین بسترند. این گروه متکی به شبکه‌ای از مدارس دینی دیوبندی در مناطق پشتون‌نشین پاکستان و افغانستان بودند که با آموزه‌های ارتجاعی، ضدزن، ضدعلم و ضددموکراتیک، نسل جدیدی از افراط‌گرایان مذهبی را پرورش دادند. اما ظهور طالبان صرفاً محصول تعلیمات دینی نبود. جنگ داخلی میان گروه‌های جهادی پس از سقوط دولت نجیب، هرج‌ومرج گسترده، دزدی و تجاوز، و ناتوانی بورژوازی کمپرادور در ایجاد یک نظم سیاسی باثبات، زمینه‌ای را فراهم ساخت تا طالبان با شعار «برقراری نظم اسلامی» و «تأمین امنیت» وارد میدان شوند.

آن‌ها با حمایت پاکستان (به‌ویژه آی‌اس‌آی)، عربستان سعودی و چراغ سبز آمریکا، توانستند به‌سرعت بخش‌های بزرگی از کشور را تصرف کنند. اما آن‌چه طالبان را متمایز می‌کرد، نه صرفاً حمایت خارجی، بلکه پیوندشان با اقشار خاصی از دهقانان، کوچی‌ها و عناصر پراکنده‌ی خرده‌بورژوازی مذهبی در مناطق جنوب و شرق افغانستان بود که در برابر فاجعه‌ی جنگ داخلی جهادی‌ها، به دنبال بدیلی «منظم» می‌گشتند.

فصل دوم: ساختار طبقاتی و ایدئولوژیک طالبان

طالبان نه یک سازمان دینی صرف و نه یک جنبش خودجوش مردمی‌اند؛ بلکه آنان نماینده‌ی سیاسی و نظامی بخشی از طبقات ارتجاعی‌اند که در ساختار نیمه‌فئودالی جامعه افغانستان منافع دارند. این ساختار شامل اربابان قبیله، ملایان، کوچی‌های بزرگ‌دامدار، و سرمایه‌داران تجارتی مرتبط با مافیای مواد مخدر است.

ایدئولوژی طالبان ترکیبی‌ست از اسلام ارتجاعی دیوبندی، قبیله‌گرایی پشتونی، و ضدیت کور با مدرنیته و حقوق زنان. این ایدئولوژی نقش مشروعیت‌بخش به سلطه‌ی قشری از مردان صاحب‌قدرت در قریه‌ها و شهرهای جنوب و شرق کشور را دارد. طالبان با استفاده از تفسیر خاصی

از شریعت، زنان را از آموزش، کار و فعالیت اجتماعی منع می‌کنند و بدین‌گونه نظم پدرسالارانه‌ی فئودالی را بازتولید می‌کنند.

در عین حال، طالبان با بهره‌گیری از تجارت مواد مخدر، اخاذی از شاهراه‌ها و دریافت مالیات اجباری از دهقانان و تاجران، ساختار اقتصادی ویژه‌ای برای خود ساخته‌اند که آنان را از کمک‌های خارجی بی‌نیاز نمی‌سازد، بلکه به آن وابسته‌تر می‌سازد. این اقتصاد نه تنها تولیدی نیست، بلکه کاملاً مافیایی، سوداگرانه و مبتنی بر خشونت و سلطه است.

ارتباط طالبان با دولت‌های امپریالیستی و منطقه‌ای، از پاکستان تا چین، از قطر تا روسیه، گویای آن است که این گروه در چهارچوب نظم جهانی سرمایه‌داری و رقابت‌های امپریالیستی قابل فهم است. طالبان برخلاف ادعاهای‌شان نه دشمن امپریالیسم، بلکه ابزاری در دست بخش‌هایی از آن هستند.

با آغاز اشغال نظامی افغانستان توسط ائتلاف به‌رهبری امپریالیسم امریکا در سال ۲۰۰۱، طالبان به‌ظاهر شکست خوردند و از قدرت کنار رفتند. اما این عقب‌نشینی تاکتیکی، به‌زودی جای خود را به سازمان‌دهی مجدد، بسیج نیروها، و بازتعریف موقعیت طالبان در چهارچوب نظم جدید امپریالیستی داد. برخلاف تبلیغات دستگاه‌های رسمی، طالبان نه به‌طور کامل نابود شدند و نه از پشتیبانی شبکه‌های منطقه‌ای محروم گشتند؛ بلکه با حمایت آی‌اس‌آی، منابع مالی خلیج و بی‌عملی آگاهانه‌ی امریکا، به‌زودی بازسازی شدند.

در ظاهر، طالبان در این دوره در برابر اشغال ایستادند، اما این «مقاومت» نه ناشی از موضع ضدامپریالیستی، بلکه بیشتر واکنشی قبیله‌ای، مذهبی و پراکنده در برابر سلطه‌ی نیروهای بیگانه و نظم جدید بورژوازی کمپرادور بود. طالبان هرگز خواهان انقلاب نبودند، بلکه می‌خواستند همان سلطه‌ی پیشین خود را بر اساس نظم قبیله‌ای و مذهبی احیا کنند. آنان نه با سرمایه‌داری مخالف بودند، نه با امپریالیسم به‌مثابه نظام؛ بلکه صرفاً خواهان سهم بیشتر در قدرت و مدیریت اشغال بودند.

در این دوره، طالبان از تاکتیک‌های جنگ چریکی، عملیات انتحاری، نفوذ در صفوف ارتش و معامله با برخی فرماندهان محلی استفاده کردند. آن‌ها توانستند بخش‌هایی از روستاها و مناطق جنوب و شرق کشور را دوباره تحت کنترل بگیرند و در برخی موارد حتی ساختار قضایی و

مالیاتی موازی برقرار کنند. این‌گونه، طالبان از درون اشغال، به‌عنوان بخشی از نظم امپریالیستی مجدداً سربرآوردند.

سیاست امریکا نیز در این دوره دوپهلو بود. از یک‌سو طالبان را در لیست «تروریستی» نگاه می‌داشت و به کشتار نیروهای‌شان می‌پرداخت، و از سوی دیگر از طریق کانال‌های دیپلوماتیک با آن‌ها وارد تماس می‌شد. این وضعیت دوگانه گواه آن بود که تضاد میان طالبان و امریکا، تضاد اصولی نبود، بلکه یک رقابت بر سر مدیریت بهتر سلطه در افغانستان نیمه‌مستعمره بود.

در حقیقت، امپریالیسم امریکا در کنار متحدانش، با استفاده از طالبان به‌عنوان یک نیروی فشار، توانست سلطه‌اش را بر حکومت مرکزی کابل تثبیت کند و در مواقع مشخص، از حضور طالبان به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی به حضور نظامی خود بهره بگیرد. طالبان نیز با تکیه بر این تضادهای بین‌الامپریالیستی، موقعیت خود را تقویت کردند و نهایتاً وارد گفت‌وگوهایی شدند که به امضای توافق‌نامه‌ی دوحه منتهی گشت.

فصل چهارم: طالبان پس از توافق دوحه – از «امارت» تا همکاری‌های استراتژیک با امپریالیسم

پس از امضای توافق دوحه در ۲۰۲۰ بین طالبان و ایالات متحده، به‌نظر می‌رسید که تاریخچه‌ی طالبان وارد مرحله‌ای جدید و پیچیده شود. این توافق که به‌طور عمده بر خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان متمرکز بود، عملاً به طالبان این امکان را داد تا پس از دو دهه نبرد، دوباره به‌طور مستقیم به قدرت بازگردند. اما این بازگشت، برخلاف آن‌چه که در تبلیغات رسمی طالبان از آن به‌عنوان «فتح» یاد می‌شد، به‌هیچ‌وجه به معنای احیای یک جنبش ضد امپریالیستی و انقلابی نبود، بلکه بازگشت به همان سیاست‌های قبیله‌ای، مذهبی و سلطه‌گری طبقاتی بود که در دوران پیش از اشغال وجود داشت.

در توافق دوحه، طالبان به‌طور ضمنی پذیرفتند که در ازای خروج نیروهای خارجی، مسئولیت ایجاد یک «نظام سیاسی» در افغانستان را برعهده گیرند که در آن نقشی در توزیع قدرت میان گروه‌های مختلف ایفا شود. در واقع، این توافق به طالبان اجازه داد تا به‌عنوان یک نیروی قابل مذاکره در افغانستان تبدیل شوند، و نشان داد که امپریالیسم امریکایی تمایل دارد از طالبان به‌عنوان ابزاری برای مدیریت فرآیندهای داخلی و خارجی افغانستان استفاده کند.

اما در عمل، طالبان بلافاصله پس از تصرف کابل در ۲۰۲۱، نشان دادند که هیچ تمایلی به اشتراک‌گذاری قدرت با سایر گروه‌ها یا تشکیل حکومتی بر اساس «مشارکت ملی» ندارند. آنان به سرعت تمام امکانات دولتی را

تحت کنترل خود درآوردند و روند تأسیس «امارت اسلامی» را به‌طور کامل به اجرا درآوردند. در این امارت، طالبان با اتکاء به سیاست‌های سرکوبگرانه، قوانین شریعت را به‌طور تحمیلی در کشور اعمال کردند و هرگونه آزادی‌های فردی، سیاسی و اجتماعی را محدود کردند. حقوق زنان به‌طور گسترده‌ای نقض شد و محدودیت‌های شدیدی بر آموزش و اشتغال آنان اعمال گشت.

این روند، به‌وضوح نشان می‌دهد که طالبان نه‌تنها خواهان بازسازی یک افغانستان مستقل و آزاد از سلطه‌ی امپریالیسم نبودند، بلکه در چارچوب سرمایه‌داری کمپرادور و نظم جهانی موجود، به بازیگرانی تبدیل شدند که به‌نفع امپریالیسم امریکایی و متحدان منطقه‌ای آن عمل می‌کنند. بازگشت طالبان به قدرت، به‌ویژه در این دوران، نه یک شکست برای امپریالیسم، بلکه به‌نوعی فرصتی برای تحکیم سلطه‌گران داخلی و خارجی در افغانستان بود.

چنین روندی بر اساس منافع استراتژیک دولت‌های امپریالیستی و کشورهای همسایه صورت گرفت، زیرا آنان از دگرگونی‌های داخلی افغانستان و تحولات بین‌المللی در جهت تثبیت نظم نوین جهانی بهره‌برداری کردند. در این شرایط، طالبان توانستند از حمایت‌های مالی و نظامی برخی کشورها نظیر پاکستان و عربستان سعودی بهره‌مند شوند،

و به‌طور غیرمستقیم در راستای پروژه‌های سیاسی و اقتصادی این کشورها حرکت کنند.

این فصل نشان می‌دهد که در تضادهای موجود در افغانستان، طالبان نه به‌عنوان یک نیروی انقلابی ضد امپریالیستی، بلکه به‌عنوان یک ابزار امپریالیستی در جهت تأمین منافع اقتصادی و سیاسی این کشورها عمل می‌کنند. از این منظر، طالبان خود در چارچوب یک نظام جهانی امپریالیستی در حال نقش‌آفرینی هستند و نه یک نیروی ضدامپریالیستی که خواهان سرنگونی نظم جهانی است.

فصل پنجم: طالبان و پروژه‌های اقتصادی – تسلط بر منابع طبیعی و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی

پس از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، یکی از چالش‌های اصلی که آنان با آن روبرو شدند، مدیریت منابع اقتصادی کشور و یافتن راه‌هایی برای تأمین منابع مالی جهت استمرار حکومت‌داری و برنامه‌های اجرایی خود بود. با توجه به تحریم‌ها و انزوای اقتصادی بین‌المللی، طالبان به‌سرعت مجبور به سازگاری با سیستم اقتصادی جهانی و بهره‌برداری از منابع طبیعی افغانستان شدند. این منابع شامل معادن

غنی و موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای بود که در تجارت انرژی و حمل‌ونقل نقش اساسی داشت.

در این فصل، هدف تحلیل این است که چگونه طالبان با توجه به نیاز به تأمین منابع مالی و اقتصادی، به همکاری با شرکت‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری جهانی تن داده‌اند و چه پروژه‌های اقتصادی در این راستا شکل گرفته‌اند. این پروژه‌ها نه‌تنها به سود مردم افغانستان نمی‌انجامند، بلکه عمدتاً به سود کشورهای سرمایه‌داری و شرکت‌های چندملیتی و امپریالیستی منتهی می‌شوند.

بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن افغانستان

افغانستان به‌عنوان یکی از کشورهای غنی از منابع طبیعی شناخته می‌شود. معادن طلا، مس، آهن، لیتیم، و سایر منابع معدنی، برای بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و شرکت‌های چندملیتی جذاب است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این منابع به‌طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفتند، به‌ویژه معادن لیتیم که در عصر تکنولوژی‌های پیشرفته و صنایع الکترونیک، تقاضای زیادی دارند. در همین راستا، طالبان با شرکت‌های چینی، پاکستانی، و سایر کشورهای امپریالیستی در مورد استخراج و بهره‌برداری از این معادن وارد مذاکره شدند.

این پروژه‌ها عمدتاً به‌طور مستقیم با منافع کشورهای خارجی مرتبط است و هیچ‌گونه منفعت واقعی برای مردم افغانستان به همراه ندارد. طالبان در حالی این پروژه‌ها را با سرعت پیش می‌برند که به‌طور هم‌زمان اعتراضات داخلی به‌ویژه در مناطق مختلف افغانستان افزایش یافته است. مردم به‌ویژه از نبود اشتغال، مشکلات اقتصادی و زندگی در فقر به ستوه آمده‌اند، در حالی که منابع طبیعی افغانستان در اختیار کشورهای خارجی و سرمایه‌داران قرار گرفته است.

وابستگی به سرمایه‌داری جهانی

با اینکه طالبان به‌طور رسمی شعار استقلال اقتصادی و قطع وابستگی به امپریالیسم را مطرح کرده‌اند، در عمل، سیاست‌های اقتصادی آنها عملاً افغانستان را بیشتر از گذشته به سیستم سرمایه‌داری جهانی وابسته کرده است. طالبان برای تأمین منابع مالی خود به کمک‌های بین‌المللی، به‌ویژه از طرف چین، پاکستان و کشورهای منطقه‌ای دیگر، متکی هستند. این کمک‌ها بیشتر در قالب پروژه‌های زیرساختی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در معادن و انرژی‌های طبیعی صورت می‌گیرند.

این وابستگی به سرمایه‌داری جهانی و استفاده از منابع طبیعی افغانستان برای تأمین منافع اقتصادی کشورهای امپریالیستی، باعث

می‌شود که طالبان در عمل نه‌تنها به‌عنوان یک نیروی انقلابی، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت منافع خارجی و سرمایه‌داری جهانی عمل کنند. این موضوع در تضاد با شعارهای اولیه آنان در خصوص استقلال اقتصادی و قطع وابستگی به غرب است.

همکاری با چین و پاکستان

چین و پاکستان به‌عنوان دو کشور مهم منطقه‌ای و بازیگران کلیدی در افغانستان، از زمان بازگشت طالبان به قدرت، به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان شرکای استراتژیک طالبان در نظر گرفته شده‌اند. چین با توجه به نیاز خود به منابع معدنی و موقعیت جغرافیایی افغانستان به‌عنوان یک مسیر ترانزیتی، پروژه‌های بزرگ اقتصادی در این کشور راه‌اندازی کرده است. در همین راستا، پروژه‌های بزرگ مانند «کمربند و جاده (Belt and Road Initiative)» که توسط چین هدایت می‌شود، به‌طور غیرمستقیم از طریق طالبان در افغانستان پیگیری می‌شود.

پاکستان نیز به‌عنوان هم‌پیمان تاریخی طالبان و یکی از بازیگران کلیدی در سیاست‌های افغانستان، به‌طور فعال در همکاری‌های اقتصادی با طالبان وارد شده است. این کشور به‌ویژه در زمینه تأمین امنیت و زیرساخت‌ها برای پروژه‌های اقتصادی طالبان، نقش مهمی ایفا می‌کند.

طالبان از این همکاری‌ها برای تحکیم موقعیت خود در داخل افغانستان و تأمین منابع مالی خود استفاده می‌کنند.

نتایج اقتصادی و اجتماعی

اگرچه طالبان به‌طور علنی خود را مخالف سیاست‌های اقتصادی غرب و نهادهای مالی بین‌المللی می‌دانند، ولی در عمل، آنان به نهادها و کشورهای سرمایه‌داری جهانی وابسته‌اند و منابع طبیعی افغانستان به‌طور غیرمستقیم در خدمت منافع این کشورهای سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. این وضعیت به‌طور جدی به آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی برای مردم افغانستان منجر می‌شود و در نهایت بر نابرابری‌های طبقاتی در کشور می‌افزاید. به‌طور خاص، مردم افغانستان در حال حاضر در شرایطی دشوار زندگی می‌کنند که در آن، منابع طبیعی کشور تحت کنترل دولت‌های خارجی است و طالبان به‌عنوان یک ابزار برای بهره‌برداری از این منابع عمل می‌کنند.

فصل ششم: سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان – ادامه جنگ درون‌کشوری و چالش‌های منطقه‌ای

طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، علاوه بر مسائل اقتصادی، با چالش‌های امنیتی و استراتژیک پیچیده‌ای مواجه شدند. این چالش‌ها

نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی با گروه‌های مختلف جهادی و مخالفان سیاسی می‌شد، بلکه با تهدیدات خارجی و تحولات منطقه‌ای نیز ارتباط داشت. در این فصل، به بررسی سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه این سیاست‌ها نه‌تنها به استمرار بحران داخلی کمک کرده‌اند، بلکه به مشکلات و تهدیدات خارجی نیز دامن زده‌اند.

جنگ داخلی و کنترل مناطق مختلف

یکی از اصلی‌ترین چالش‌هایی که طالبان با آن مواجه هستند، حفظ و تثبیت قدرت در سطح داخلی است. افغانستان به‌عنوان کشوری با تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، همواره صحنه درگیری‌های متعدد بوده است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این گروه با گروه‌های مخالف مختلفی مانند گروه‌های جهادی سابق، جنبش‌های قومی و حتی برخی جریان‌های اسلامی دیگر مواجه شد.

این درگیری‌ها به‌ویژه در مناطق شمالی افغانستان که مرکزیت جبهه‌های مقاومت سابق بود، شدت گرفت. طالبان برای تأمین امنیت و کنترل این مناطق، از تاکتیک‌های نظامی مختلفی مانند حملات هوایی و عملیات زمینی استفاده کردند. در بسیاری از این مناطق، به دلیل وضعیت امنیتی

نامناسب و فقدان خدمات دولتی، مردم به‌طور فزاینده‌ای به مقاومت و فعالیت‌های ضدطالبانی پرداخته‌اند.

تحولات منطقه‌ای و تهدیدات خارجی

در سطح منطقه‌ای، طالبان با تهدیدات و چالش‌های امنیتی زیادی روبه‌رو هستند. کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران و هند، از تحولات افغانستان تأثیر می‌پذیرند و سیاست‌های امنیتی خود را بر اساس این تحولات تنظیم می‌کنند. در این میان، تهدیدات ناشی از گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده نیز بر پیچیدگی‌های امنیتی می‌افزاید.

علاوه بر این، روابط طالبان با کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا، در زمینه مبارزه با تروریسم و امنیت بین‌المللی تحت فشار است. طالبان در حالی که به‌طور رسمی اعلام کرده‌اند که دیگر از خاک افغانستان برای حملات تروریستی علیه کشورهای دیگر استفاده نخواهند کرد، اما تهدیدات ناشی از حضور گروه‌های تروریستی در مناطق مرزی و دخالت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، همچنان ادامه دارد.

سیاست‌های نظامی طالبان و تعامل با کشورهای همسایه

یکی از استراتژی‌های امنیتی طالبان، تعامل و همکاری با کشورهای همسایه به‌ویژه پاکستان بوده است. این کشور به‌عنوان یک حامی دیرینه طالبان و یکی از بازیگران اصلی در سیاست افغانستان، همچنان نقش کلیدی در تأمین امنیت مرزها و انتقال کمک‌های نظامی به طالبان ایفا می‌کند. پاکستان علاوه بر ارائه پناهگاه‌های امن برای طالبان، به‌عنوان یک واسطه مهم در مذاکرات با کشورهای دیگر نیز عمل می‌کند.

این همکاری‌ها، در کنار برخی از توافقات منطقه‌ای مانند توافقات اقتصادی با چین و ایران، موجب شکل‌گیری یک نوع دیپلماسی امنیتی به‌ویژه در مرزهای جنوبی افغانستان شد. با این حال، این دیپلماسی همچنان با چالش‌هایی نظیر تهدیدات تروریستی و تنش‌های مرزی مواجه است که می‌تواند موجب بروز بحران‌های امنیتی جدید در آینده شود.

چالش‌های فراروی طالبان در مبارزه با داعش

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که طالبان در دوران جدید با آن روبه‌رو هستند، مبارزه با گروه داعش است. داعش که به‌ویژه در شرق افغانستان حضور دارد، به‌طور مداوم به‌عنوان یک تهدید جدی برای طالبان و امنیت افغانستان مطرح بوده است. این گروه به‌ویژه در مناطق مرزی با پاکستان

و مناطق شرقی افغانستان، فعالیت‌های تروریستی و جنگ‌های چریکی را انجام می‌دهد.

در واکنش به این تهدید، طالبان عملیات‌های امنیتی گسترده‌ای را در این مناطق انجام داده‌اند. با این حال، داعش همچنان به‌عنوان یک تهدید مهم باقی مانده و در بسیاری از مواقع توانسته است با استفاده از ضعف‌های طالبان، حملات تروریستی بزرگی را انجام دهد. در واقع، مبارزه طالبان با داعش به‌عنوان یک آزمایش واقعی برای توانمندی‌های نظامی و امنیتی آنان در برابر تهدیدات خارجی و داخلی است.

تحولات سیاسی و امنیتی در کشورهای همسایه

هم‌زمان با تحولات داخلی در افغانستان، کشورهای همسایه به‌ویژه ایران و پاکستان، به دلیل تهدیدات امنیتی و بحران‌های داخلی، به‌طور مداوم به‌دنبال سیاست‌های امنیتی و استراتژیک خود در قبال طالبان بوده‌اند. در ایران، نگرانی‌ها از گسترش نفوذ داعش و تهدیدات ناشی از ناآرامی‌های افغانستان، موجب تقویت همکاری‌های امنیتی با طالبان شد. در پاکستان، فشارها برای مقابله با تهدیدات طالبان و داعش، موجب تقویت نظارت‌ها و تعاملات اطلاعاتی میان دو کشور گردیده است.

نتیجه‌گیری

سیاست‌های امنیتی طالبان در دوران جدید به‌ویژه در زمینه مدیریت جنگ درون‌کشوری، همکاری با کشورهای همسایه و مقابله با تهدیدات تروریستی، نشان‌دهنده این است که طالبان به‌عنوان یک حکومت مستقر، در عمل با چالش‌های متعدد و پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی است، بلکه به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی طالبان نیز مربوط می‌شود. طالبان برای ادامه بقای خود باید در سیاست‌های امنیتی خود به‌طور مؤثرتر عمل کرده و با چالش‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی مواجه شوند.

فصل ششم: سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان – ادامه جنگ داخلیو چالش‌های منطقه‌ای

طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، علاوه بر مسائل اقتصادی، با چالش‌های امنیتی و استراتژیک پیچیده‌ای مواجه شدند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی با گروه‌های مختلف جهادی و مخالفان سیاسی می‌شد، بلکه با تهدیدات خارجی و تحولات منطقه‌ای نیز ارتباط داشت. در این فصل، به بررسی سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه این سیاست‌ها نه‌تنها به

استمرار بحران داخلی کمک کرده‌اند، بلکه به مشکلات و تهدیدات خارجی نیز دامن زده‌اند.

جنگ داخلی و کنترل مناطق مختلف

یکی از اصلی‌ترین چالش‌هایی که طالبان با آن مواجه هستند، حفظ و تثبیت قدرت در سطح داخلی است. افغانستان به‌عنوان کشوری با تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، همواره صحنه درگیری‌های متعدد بوده است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این گروه با گروه‌های مخالف مختلفی مانند گروه‌های جهادی سابق، جنبش‌های قومی و حتی برخی جریان‌های اسلامی دیگر مواجه شد.

این درگیری‌ها به‌ویژه در مناطق شمالی افغانستان که مرکزیت جبهه‌های مقاومت سابق بود، شدت گرفت. طالبان برای تأمین امنیت و کنترل این مناطق، از تاکتیک‌های نظامی مختلفی مانند حملات هوایی و عملیات زمینی استفاده کردند. در بسیاری از این مناطق، به دلیل وضعیت امنیتی نامناسب و فقدان خدمات دولتی، مردم به‌طور فزاینده‌ای به مقاومت و فعالیت‌های ضدطالبانی پرداخته‌اند.

تحولات منطقه‌ای و تهدیدات خارجی

در سطح منطقه‌ای، طالبان با تهدیدات و چالش‌های امنیتی زیادی روبه‌رو هستند. کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران و هند، از تحولات افغانستان تأثیر می‌پذیرند و سیاست‌های امنیتی خود را بر اساس این تحولات تنظیم می‌کنند. در این میان، تهدیدات ناشی از گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده نیز بر پیچیدگی‌های امنیتی می‌افزاید.

علاوه بر این، روابط طالبان با کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا، در زمینه مبارزه با تروریسم و امنیت بین‌المللی تحت فشار است. طالبان در حالی که به‌طور رسمی اعلام کرده‌اند که دیگر از خاک افغانستان برای حملات تروریستی علیه کشورهای دیگر استفاده نخواهند کرد، اما تهدیدات ناشی از حضور گروه‌های تروریستی در مناطق مرزی و دخالت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، همچنان ادامه دارد.

سیاست‌های نظامی طالبان و تعامل با کشورهای همسایه

یکی از استراتژی‌های امنیتی طالبان، تعامل و همکاری با کشورهای همسایه به‌ویژه پاکستان بوده است. این کشور به‌عنوان یک حامی دیرینه طالبان و یکی از بازیگران اصلی در سیاست افغانستان، همچنان نقش کلیدی در تأمین امنیت مرزها و انتقال کمک‌های نظامی به طالبان ایفا می‌کند. پاکستان علاوه بر ارائه پناهگاه‌های امن برای طالبان،

به‌عنوان یک واسطه مهم در مذاکرات با کشورهای دیگر نیز عمل می‌کند.

این همکاری‌ها، در کنار برخی از توافقات منطقه‌ای مانند توافقات اقتصادی با چین و ایران، موجب شکل‌گیری یک نوع دیپلماسی امنیتی به‌ویژه در مرزهای جنوبی افغانستان شد. با این حال، این دیپلماسی همچنان با چالش‌هایی نظیر تهدیدات تروریستی و تنش‌های مرزی مواجه است که می‌تواند موجب بروز بحران‌های امنیتی جدید در آینده شود.

چالش‌های فراروی طالبان در مبارزه با داعش

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که طالبان در دوران جدید با آن روبه‌رو هستند، مبارزه با گروه داعش است. داعش که به‌ویژه در شرق افغانستان حضور دارد، به‌طور مداوم به‌عنوان یک تهدید جدی برای طالبان و امنیت افغانستان مطرح بوده است. این گروه به‌ویژه در مناطق مرزی با پاکستان و مناطق شرقی افغانستان، فعالیت‌های تروریستی و جنگ‌های چریکی را انجام می‌دهد.

در واکنش به این تهدید، طالبان عملیات‌های امنیتی گسترده‌ای را در این مناطق انجام داده‌اند. با این حال، داعش همچنان به‌عنوان یک تهدید مهم باقی مانده و در بسیاری از مواقع توانسته است با استفاده از

ضعف‌های طالبان، حملات تروریستی بزرگی را انجام دهد. در واقع، مبارزه طالبان با داعش به‌عنوان یک آزمایش واقعی برای توانمندی‌های نظامی و امنیتی آنان در برابر تهدیدات خارجی و داخلی است.

تحولات سیاسی و امنیتی در کشورهای همسایه

هم‌زمان با تحولات داخلی در افغانستان، کشورهای همسایه به‌ویژه ایران و پاکستان، به دلیل تهدیدات امنیتی و بحران‌های داخلی، به‌طور مداوم به‌دنبال سیاست‌های امنیتی و استراتژیک خود در قبال طالبان بوده‌اند. در ایران، نگرانی‌ها از گسترش نفوذ داعش و تهدیدات ناشی از ناآرامی‌های افغانستان، موجب تقویت همکاری‌های امنیتی با طالبان شد. در پاکستان، فشارها برای مقابله با تهدیدات طالبان و داعش، موجب تقویت نظارت‌ها و تعاملات اطلاعاتی میان دو کشور گردیده است.

نتیجه‌گیری

سیاست‌های امنیتی طالبان در دوران جدید به‌ویژه در زمینه مدیریت جنگ درون‌کشوری، همکاری با کشورهای همسایه و مقابله با تهدیدات تروریستی، نشان‌دهنده این است که طالبان به‌عنوان یک حکومت مستقر، در عمل با چالش‌های متعدد و پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی است، بلکه به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی طالبان نیز مربوط می‌شود. طالبان

برای ادامه بقای خود باید در سیاست‌های امنیتی خود به‌طور مؤثرتر عمل کرده و با چالش‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی مواجه شوند.

فصل هفتم: روابط طالبان با کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی

با بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، سیاست خارجی این گروه به‌ویژه در زمینه روابط با کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، به یکی از مسائلی تبدیل شده است که به شدت بر تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان تأثیرگذار است. این فصل به بررسی روابط طالبان با کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران، چین، روسیه و هند، و همچنین ارتباطات آن‌ها با کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا خواهد پرداخت.

روابط طالبان با کشورهای همسایه

افغانستان از موقعیت جغرافیایی حساسی برخوردار است که به‌عنوان یک پل ارتباطی بین کشورهای آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا عمل می‌کند. این موقعیت جغرافیایی موجب می‌شود که سیاست خارجی طالبان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از اهمیت بالایی برخوردار باشد. در این راستا، طالبان به‌ویژه با کشورهای همسایه خود یعنی پاکستان، ایران و چین، روابط پیچیده و گاه تناقض‌آمیز برقرار کرده‌اند.

۱.پاکستان

پاکستان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین حامیان طالبان در دوران گذشته، همچنان در دوران جدید، نقش کلیدی در روابط طالبان با جهان ایفا می‌کند. بسیاری از رهبران طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، به‌ویژه در سال‌های نخستین، به‌عنوان پناهندگان در خاک پاکستان زندگی می‌کردند و روابط نزدیکی با دستگاه‌های امنیتی این کشور داشتند. از طرف دیگر، پاکستان نیز از طالبان به‌عنوان یک عامل مهم در استراتژی خود در افغانستان و منطقه استفاده کرده است. روابط پاکستان با طالبان به‌ویژه در زمینه مسائل امنیتی و نظامی ادامه یافته است و این کشور به‌طور فعال در تأمین تسلیحات، آموزش و حتی کمک‌های مالی به طالبان مشارکت دارد.

پاکستان به‌دلیل داشتن مرز مشترک با افغانستان و حضور گروه‌های اسلام‌گرای مختلف در هر دو کشور، نگرانی‌های امنیتی زیادی دارد. از این رو، Islamabad به‌دنبال داشتن نفوذ بر طالبان به‌عنوان یک بازیگر اصلی در افغانستان است تا هم‌زمان از تهدیدات امنیتی از جانب افغانستان جلوگیری کند و هم‌چنان در سیاست‌های منطقه‌ای خود، از جمله در برابر هند، به‌عنوان یک متحد استراتژیک طالبان بهره‌برداری کند.

۲. ایران

ایران به‌عنوان یکی از همسایگان غربی افغانستان، پس از سقوط جمهوری اسلامی افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت، سیاست خارجی خود را با دقت تنظیم کرده است. ایران که با طالبان در گذشته روابط متشنجی داشته است، در دوران جدید سعی کرده است رویکردی عملی و واقع‌بینانه در قبال طالبان اتخاذ کند. ایران به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی، انرژی و امنیت مرزهای مشترک، در تعامل با طالبان قرار دارد.

به‌دلیل نگرانی‌های مشترک از حضور گروه‌های تروریستی مانند داعش، ایران با طالبان به‌طور غیررسمی همکاری‌هایی داشته است. این همکاری‌ها به‌ویژه در زمینه‌های امنیتی و اطلاعاتی در مرزهای مشترک، به‌ویژه در استان‌های شرقی افغانستان، ادامه دارد. همچنین، ایران در مسائل اقتصادی و تجاری، به‌ویژه در زمینه ترانزیت کالا، به‌دنبال تقویت روابط با طالبان است.

۳. چین

چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های جهانی با منافع اقتصادی و امنیتی گسترده در منطقه، در مواجهه با طالبان رویکرد محتاطانه‌ای اتخاذ کرده است. چین با توجه به نیازهای اقتصادی خود به منابع طبیعی افغانستان و موقعیت ژئوپولیتیکی آن، علاقه‌مند به روابط نزدیک با طالبان است. از

سوی دیگر، چین به‌دلیل نگرانی از تحرکات گروه‌های افراطی در منطقه، به‌ویژه در سین کیانگ، تمایل دارد که طالبان را تحت فشار قرار دهد تا گروه‌های تروریستی را در خاک افغانستان سرکوب کند.

چین در این راستا، به طالبان پیشنهادهای اقتصادی داده است و در زمینه زیرساخت‌ها، توسعه معادن و همکاری‌های تجاری، آماده همکاری است. این کشور همچنین در راستای تقویت نفوذ خود در آسیای مرکزی، بر اهمیت روابط با طالبان تأکید دارد و آن‌ها را به‌عنوان یک عامل مهم در استراتژی کمربند و جاده خود می‌بیند.

۴. هند

هند به‌دلیل سیاست‌های منطقه‌ای خود و رابطه نزدیکی که با دولت‌های پیشین افغانستان داشت، از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان نگران است. هند از زمان سقوط حکومت طالبان در ۲۰۰۱ تا بازگشت آن‌ها در ۲۰۲۱، به‌طور گسترده‌ای به حمایت از دولت‌های دموکراتیک افغانستان پرداخته بود و در نتیجه روابطش با طالبان به‌طور عمده خصمانه بود. هند به‌ویژه از فعالیت‌های طالبان در منطقه و اثرات آن بر امنیت آسیای جنوبی نگران است.

با این حال، هند در حال حاضر به‌دنبال یافتن راه‌هایی برای برقراری ارتباط با طالبان است تا در مسائلی مانند تجارت، امنیت مرزها و

همکاری‌های اقتصادی در منطقه تأثیرگذار باشد. البته این روابط هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است و هند به‌دلیل مخالفت‌های داخلی و نگرانی‌های امنیتی، رویکردی محتاطانه در قبال طالبان دارد.

روابط طالبان با قدرت‌های جهانی

۱.ایالات متحده امریکا

ایالات متحده امریکا به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی در تحولات افغانستان، پس از بازگشت طالبان به قدرت، رویکردی ترکیبی اتخاذ کرده است. امریکا در ابتدا از طالبان خواسته بود که به تعهدات خود در زمینه حقوق بشر و مبارزه با تروریسم پایبند بمانند. با این حال، ایالات متحده به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی و سیاسی، به‌ویژه در زمینه نقض حقوق بشر و محدودیت‌های اجتماعی طالبان، همچنان روابط سردی با این گروه دارد.

در عین حال، ایالات متحده در زمینه مسائل اقتصادی و امدادی در افغانستان به‌ویژه در شرایط بحران انسانی، فشارهایی برای کمک‌های بشردوستانه و توسعه‌ای به طالبان وارد کرده است. اما این کمک‌ها، تحت شرایطی که طالبان به قوانین بین‌المللی پایبند باشند، ارائه می‌شود.

۲. اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران مهم بین‌المللی، پس از بازگشت طالبان به قدرت، سیاست‌های متنوعی را در پیش گرفته است. اتحادیه اروپا تأکید دارد که طالبان باید در مسائل حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها، و همچنین مبارزه با تروریسم، تعهدات خود را نشان دهند. با این حال، اتحادیه اروپا نیز به‌طور غیرمستقیم با طالبان در زمینه مسائل انسانی، اقتصادی و تجاری در تماس است.

سیاست اتحادیه اروپا عمدتاً بر اساس حمایت از مردم افغانستان و جلوگیری از بحران انسانی در این کشور شکل گرفته است، اما همچنان محدودیت‌هایی در روابط سیاسی و اقتصادی با طالبان وجود دارد.

خاستگاه و خیزش طالبان: از مدارس دینی تا سلطه نظامی

خاستگاه و خیزش طالبان: از مدارس دینی تا سلطه نظامی

مقدمه

حرکت طالبان را نمی‌توان به‌سادگی یک گروه مذهبی یا سیاسی دانست؛ بلکه این پدیده، بازتابی از تضادهای ژرف تاریخی، طبقاتی، اجتماعی و بین‌المللی است. درک صحیح از خاستگاه و خیزش طالبان نیازمند تحلیل مادی و دیالکتیکی از زمینه‌های ظهور این جریان در بستری از بحران‌های ساختاری جامعه‌ی نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری افغانستان است. طالبان نه از آسمان نازل شدند و نه صرفاً پروژه‌ای خارجی‌اند؛ بلکه محصول شرایط مشخصی‌اند که در آن مناسبات طبقاتی پوسیده، سلطه‌ی امپریالیسم، و ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی با یکدیگر گره خورده‌اند.

در این جا، ما تلاش داریم با دیدگاهی ماتریالیستی و مبتنی بر جهان‌بینی پرولتاریا، مسیر خیزش طالبان را از ریشه‌های تاریخی آن تا برآمد کنونی‌اش تحلیل کنیم. این تحلیل نه صرفاً بازگویی رویدادها، بلکه تلاشی‌ست برای درک نیروهای محرکه‌ی تاریخ و شناخت موقعیت دشمن اصلی و تضاد عمده‌ی جامعه ما در مرحله‌ی کنونی.

فصل اول: زمینه‌های تاریخی خیزش طالبان

نخستین نمودهای فکری و سازمانی آن‌چه بعدها طالبان نام گرفت، به‌صورت مشخص در دوره‌ی اشغال نظامی افغانستان توسط امپریالیسم شوروی (دهه‌ی ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰) قابل پی‌گیری است. در این مرحله، دستگاه‌های استخباراتی غرب، کشورهای ارتجاعی منطقه و نیروهای مذهبی بنیادگرا دست به‌دست هم دادند تا مقاومت ضدشوروی را در قالب جریان‌های اسلامی شکل دهند. از دل این مناسبات، شبکه‌ای از مدارس دینی در پاکستان پدید آمد که با حمایت مالی عربستان سعودی، زمینه‌ی تربیت هزاران جوان جنگجو را فراهم ساخت.

طالبان محصول همین بسترند. این گروه متکی به شبکه‌ای از مدارس دینی دیوبندی در مناطق پشتون‌نشین پاکستان و افغانستان بودند که با آموزه‌های ارتجاعی، ضدزن، ضدعلم و ضددموکراتیک، نسل جدیدی از افراط‌گرایان مذهبی را پرورش دادند. اما ظهور طالبان صرفاً محصول تعلیمات دینی نبود. جنگ داخلی میان گروه‌های جهادی پس از سقوط دولت نجیب، هرج‌ومرج گسترده، دزدی و تجاوز، و ناتوانی بورژوازی کمپرادور در ایجاد یک نظم سیاسی باثبات، زمینه‌ای را فراهم ساخت تا طالبان با شعار «برقراری نظم اسلامی» و «تأمین امنیت» وارد میدان شوند.

آن‌ها با حمایت پاکستان (به‌ویژه آی‌اس‌آی)، عربستان سعودی و چراغ سبز آمریکا، توانستند به‌سرعت بخش‌های بزرگی از کشور را تصرف کنند. اما آن‌چه طالبان را متمایز می‌کرد، نه صرفاً حمایت خارجی، بلکه پیوندشان با اقشار خاصی از دهقانان، کوچی‌ها و عناصر پراکنده‌ی خرده‌بورژوازی مذهبی در مناطق جنوب و شرق افغانستان بود که در برابر فاجعه‌ی جنگ داخلی جهادی‌ها، به دنبال بدیلی «منظم» می‌گشتند.

فصل دوم: ساختار طبقاتی و ایدئولوژیک طالبان

طالبان نه یک سازمان دینی صرف و نه یک جنبش خودجوش مردمی‌اند؛ بلکه آنان نماینده‌ی سیاسی و نظامی بخشی از طبقات ارتجاعی‌اند که در ساختار نیمه‌فئودالی جامعه افغانستان منافع دارند. این ساختار شامل اربابان قبیله، ملایان، کوچی‌های بزرگ‌دامدار، و سرمایه‌داران تجارتی مرتبط با مافیای مواد مخدر است.

ایدئولوژی طالبان ترکیبی‌ست از اسلام ارتجاعی دیوبندی، قبیله‌گرایی پشتونی، و ضدیت کور با مدرنیته و حقوق زنان. این ایدئولوژی نقش مشروعیت‌بخش به سلطه‌ی قشری از مردان صاحب‌قدرت در قریه‌ها و شهرهای جنوب و شرق کشور را دارد. طالبان با استفاده از تفسیر خاصی

از شریعت، زنان را از آموزش، کار و فعالیت اجتماعی منع می‌کنند و بدین‌گونه نظم پدرسالارانه‌ی فئودالی را بازتولید می‌کنند.

در عین حال، طالبان با بهره‌گیری از تجارت مواد مخدر، اخاذی از شاهراه‌ها و دریافت مالیات اجباری از دهقانان و تاجران، ساختار اقتصادی ویژه‌ای برای خود ساخته‌اند که آنان را از کمک‌های خارجی بی‌نیاز نمی‌سازد، بلکه به آن وابسته‌تر می‌سازد. این اقتصاد نه تنها تولیدی نیست، بلکه کاملاً مافیایی، سوداگرانه و مبتنی بر خشونت و سلطه است.

ارتباط طالبان با دولت‌های امپریالیستی و منطقه‌ای، از پاکستان تا چین، از قطر تا روسیه، گویای آن است که این گروه در چهارچوب نظم جهانی سرمایه‌داری و رقابت‌های امپریالیستی قابل فهم است. طالبان برخلاف ادعاهای‌شان نه دشمن امپریالیسم، بلکه ابزاری در دست بخش‌هایی از آن هستند.

با آغاز اشغال نظامی افغانستان توسط ائتلاف به‌رهبری امپریالیسم امریکا در سال ۲۰۰۱، طالبان به‌ظاهر شکست خوردند و از قدرت کنار رفتند. اما این عقب‌نشینی تاکتیکی، به‌زودی جای خود را به سازمان‌دهی مجدد، بسیج نیروها، و بازتعریف موقعیت طالبان در چهارچوب نظم جدید امپریالیستی داد. برخلاف تبلیغات دستگاه‌های رسمی، طالبان نه به‌طور کامل نابود شدند و نه از پشتیبانی شبکه‌های منطقه‌ای محروم گشتند؛ بلکه با حمایت آی‌اس‌آی، منابع مالی خلیج و بی‌عملی آگاهانه‌ی امریکا، به‌زودی بازسازی شدند.

در ظاهر، طالبان در این دوره در برابر اشغال ایستادند، اما این «مقاومت» نه ناشی از موضع ضدامپریالیستی، بلکه بیشتر واکنشی قبیله‌ای، مذهبی و پراکنده در برابر سلطه‌ی نیروهای بیگانه و نظم جدید بورژوازی کمپرادور بود. طالبان هرگز خواهان انقلاب نبودند، بلکه می‌خواستند همان سلطه‌ی پیشین خود را بر اساس نظم قبیله‌ای و مذهبی احیا کنند. آنان نه با سرمایه‌داری مخالف بودند، نه با امپریالیسم به‌مثابه نظام؛ بلکه صرفاً خواهان سهم بیشتر در قدرت و مدیریت اشغال بودند.

در این دوره، طالبان از تاکتیک‌های جنگ چریکی، عملیات انتحاری، نفوذ در صفوف ارتش و معامله با برخی فرماندهان محلی استفاده کردند. آن‌ها توانستند بخش‌هایی از روستاها و مناطق جنوب و شرق کشور را دوباره تحت کنترل بگیرند و در برخی موارد حتی ساختار قضایی و

مالیاتی موازی برقرار کنند. این‌گونه، طالبان از درون اشغال، به‌عنوان بخشی از نظم امپریالیستی مجدداً سربرآوردند.

سیاست امریکا نیز در این دوره دوپهلو بود. از یک‌سو طالبان را در لیست «تروریستی» نگاه می‌داشت و به کشتار نیروهای‌شان می‌پرداخت، و از سوی دیگر از طریق کانال‌های دیپلوماتیک با آن‌ها وارد تماس می‌شد. این وضعیت دوگانه گواه آن بود که تضاد میان طالبان و امریکا، تضاد اصولی نبود، بلکه یک رقابت بر سر مدیریت بهتر سلطه در افغانستان نیمه‌مستعمره بود.

در حقیقت، امپریالیسم امریکا در کنار متحدانش، با استفاده از طالبان به‌عنوان یک نیروی فشار، توانست سلطه‌اش را بر حکومت مرکزی کابل تثبیت کند و در مواقع مشخص، از حضور طالبان به‌عنوان ابزار مشروعیت‌بخشی به حضور نظامی خود بهره بگیرد. طالبان نیز با تکیه بر این تضادهای بین‌الامپریالیستی، موقعیت خود را تقویت کردند و نهایتاً وارد گفت‌وگوهایی شدند که به امضای توافق‌نامه‌ی دوحه منتهی گشت.

فصل چهارم: طالبان پس از توافق دوحه – از «امارت» تا همکاری‌های استراتژیک با امپریالیسم

پس از امضای توافق دوحه در ۲۰۲۰ بین طالبان و ایالات متحده، به‌نظر می‌رسید که تاریخچه‌ی طالبان وارد مرحله‌ای جدید و پیچیده شود. این توافق که به‌طور عمده بر خروج نیروهای امریکایی و ناتو از افغانستان متمرکز بود، عملاً به طالبان این امکان را داد تا پس از دو دهه نبرد، دوباره به‌طور مستقیم به قدرت بازگردند. اما این بازگشت، برخلاف آن‌چه که در تبلیغات رسمی طالبان از آن به‌عنوان «فتح» یاد می‌شد، به‌هیچ‌وجه به معنای احیای یک جنبش ضد امپریالیستی و انقلابی نبود، بلکه بازگشت به همان سیاست‌های قبیله‌ای، مذهبی و سلطه‌گری طبقاتی بود که در دوران پیش از اشغال وجود داشت.

در توافق دوحه، طالبان به‌طور ضمنی پذیرفتند که در ازای خروج نیروهای خارجی، مسئولیت ایجاد یک «نظام سیاسی» در افغانستان را برعهده گیرند که در آن نقشی در توزیع قدرت میان گروه‌های مختلف ایفا شود. در واقع، این توافق به طالبان اجازه داد تا به‌عنوان یک نیروی قابل مذاکره در افغانستان تبدیل شوند، و نشان داد که امپریالیسم امریکایی تمایل دارد از طالبان به‌عنوان ابزاری برای مدیریت فرآیندهای داخلی و خارجی افغانستان استفاده کند.

اما در عمل، طالبان بلافاصله پس از تصرف کابل در ۲۰۲۱، نشان دادند که هیچ تمایلی به اشتراک‌گذاری قدرت با سایر گروه‌ها یا تشکیل حکومتی بر اساس «مشارکت ملی» ندارند. آنان به سرعت تمام امکانات دولتی را

تحت کنترل خود درآوردند و روند تأسیس «امارت اسلامی» را به‌طور کامل به اجرا درآوردند. در این امارت، طالبان با اتکاء به سیاست‌های سرکوبگرانه، قوانین شریعت را به‌طور تحمیلی در کشور اعمال کردند و هرگونه آزادی‌های فردی، سیاسی و اجتماعی را محدود کردند. حقوق زنان به‌طور گسترده‌ای نقض شد و محدودیت‌های شدیدی بر آموزش و اشتغال آنان اعمال گشت.

این روند، به‌وضوح نشان می‌دهد که طالبان نه‌تنها خواهان بازسازی یک افغانستان مستقل و آزاد از سلطه‌ی امپریالیسم نبودند، بلکه در چارچوب سرمایه‌داری کمپرادور و نظم جهانی موجود، به بازیگرانی تبدیل شدند که به‌نفع امپریالیسم امریکایی و متحدان منطقه‌ای آن عمل می‌کنند. بازگشت طالبان به قدرت، به‌ویژه در این دوران، نه یک شکست برای امپریالیسم، بلکه به‌نوعی فرصتی برای تحکیم سلطه‌گران داخلی و خارجی در افغانستان بود.

چنین روندی بر اساس منافع استراتژیک دولت‌های امپریالیستی و کشورهای همسایه صورت گرفت، زیرا آنان از دگرگونی‌های داخلی افغانستان و تحولات بین‌المللی در جهت تثبیت نظم نوین جهانی بهره‌برداری کردند. در این شرایط، طالبان توانستند از حمایت‌های مالی و نظامی برخی کشورها نظیر پاکستان و عربستان سعودی بهره‌مند شوند،

و به‌طور غیرمستقیم در راستای پروژه‌های سیاسی و اقتصادی این کشورها حرکت کنند.

این فصل نشان می‌دهد که در تضادهای موجود در افغانستان، طالبان نه به‌عنوان یک نیروی انقلابی ضد امپریالیستی، بلکه به‌عنوان یک ابزار امپریالیستی در جهت تأمین منافع اقتصادی و سیاسی این کشورها عمل می‌کنند. از این منظر، طالبان خود در چارچوب یک نظام جهانی امپریالیستی در حال نقش‌آفرینی هستند و نه یک نیروی ضدامپریالیستی که خواهان سرنگونی نظم جهانی است.

فصل پنجم: طالبان و پروژه‌های اقتصادی – تسلط بر منابع طبیعی و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی

پس از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، یکی از چالش‌های اصلی که آنان با آن روبرو شدند، مدیریت منابع اقتصادی کشور و یافتن راه‌هایی برای تأمین منابع مالی جهت استمرار حکومت‌داری و برنامه‌های اجرایی خود بود. با توجه به تحریم‌ها و انزوای اقتصادی بین‌المللی، طالبان به‌سرعت مجبور به سازگاری با سیستم اقتصادی جهانی و بهره‌برداری از منابع طبیعی افغانستان شدند. این منابع شامل معادن

غنی و موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای بود که در تجارت انرژی و حمل‌ونقل نقش اساسی داشت.

در این فصل، هدف تحلیل این است که چگونه طالبان با توجه به نیاز به تأمین منابع مالی و اقتصادی، به همکاری با شرکت‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری جهانی تن داده‌اند و چه پروژه‌های اقتصادی در این راستا شکل گرفته‌اند. این پروژه‌ها نه‌تنها به سود مردم افغانستان نمی‌انجامند، بلکه عمدتاً به سود کشورهای سرمایه‌داری و شرکت‌های چندملیتی و امپریالیستی منتهی می‌شوند.

بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن افغانستان

افغانستان به‌عنوان یکی از کشورهای غنی از منابع طبیعی شناخته می‌شود. معادن طلا، مس، آهن، لیتیم، و سایر منابع معدنی، برای بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری و شرکت‌های چندملیتی جذاب است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این منابع به‌طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفتند، به‌ویژه معادن لیتیم که در عصر تکنولوژی‌های پیشرفته و صنایع الکترونیک، تقاضای زیادی دارند. در همین راستا، طالبان با شرکت‌های چینی، پاکستانی، و سایر کشورهای امپریالیستی در مورد استخراج و بهره‌برداری از این معادن وارد مذاکره شدند.

این پروژه‌ها عمدتاً به‌طور مستقیم با منافع کشورهای خارجی مرتبط است و هیچ‌گونه منفعت واقعی برای مردم افغانستان به همراه ندارد. طالبان در حالی این پروژه‌ها را با سرعت پیش می‌برند که به‌طور هم‌زمان اعتراضات داخلی به‌ویژه در مناطق مختلف افغانستان افزایش یافته است. مردم به‌ویژه از نبود اشتغال، مشکلات اقتصادی و زندگی در فقر به ستوه آمده‌اند، در حالی که منابع طبیعی افغانستان در اختیار کشورهای خارجی و سرمایه‌داران قرار گرفته است.

وابستگی به سرمایه‌داری جهانی

با اینکه طالبان به‌طور رسمی شعار استقلال اقتصادی و قطع وابستگی به امپریالیسم را مطرح کرده‌اند، در عمل، سیاست‌های اقتصادی آنها عملاً افغانستان را بیشتر از گذشته به سیستم سرمایه‌داری جهانی وابسته کرده است. طالبان برای تأمین منابع مالی خود به کمک‌های بین‌المللی، به‌ویژه از طرف چین، پاکستان و کشورهای منطقه‌ای دیگر، متکی هستند. این کمک‌ها بیشتر در قالب پروژه‌های زیرساختی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در معادن و انرژی‌های طبیعی صورت می‌گیرند.

این وابستگی به سرمایه‌داری جهانی و استفاده از منابع طبیعی افغانستان برای تأمین منافع اقتصادی کشورهای امپریالیستی، باعث

می‌شود که طالبان در عمل نه‌تنها به‌عنوان یک نیروی انقلابی، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت منافع خارجی و سرمایه‌داری جهانی عمل کنند. این موضوع در تضاد با شعارهای اولیه آنان در خصوص استقلال اقتصادی و قطع وابستگی به غرب است.

همکاری با چین و پاکستان

چین و پاکستان به‌عنوان دو کشور مهم منطقه‌ای و بازیگران کلیدی در افغانستان، از زمان بازگشت طالبان به قدرت، به‌طور فزاینده‌ای به‌عنوان شرکای استراتژیک طالبان در نظر گرفته شده‌اند. چین با توجه به نیاز خود به منابع معدنی و موقعیت جغرافیایی افغانستان به‌عنوان یک مسیر ترانزیتی، پروژه‌های بزرگ اقتصادی در این کشور راه‌اندازی کرده است. در همین راستا، پروژه‌های بزرگ مانند «کمربند و جاده (Belt and Road Initiative)» که توسط چین هدایت می‌شود، به‌طور غیرمستقیم از طریق طالبان در افغانستان پیگیری می‌شود.

پاکستان نیز به‌عنوان هم‌پیمان تاریخی طالبان و یکی از بازیگران کلیدی در سیاست‌های افغانستان، به‌طور فعال در همکاری‌های اقتصادی با طالبان وارد شده است. این کشور به‌ویژه در زمینه تأمین امنیت و زیرساخت‌ها برای پروژه‌های اقتصادی طالبان، نقش مهمی ایفا می‌کند.

طالبان از این همکاری‌ها برای تحکیم موقعیت خود در داخل افغانستان و تأمین منابع مالی خود استفاده می‌کنند.

نتایج اقتصادی و اجتماعی

اگرچه طالبان به‌طور علنی خود را مخالف سیاست‌های اقتصادی غرب و نهادهای مالی بین‌المللی می‌دانند، ولی در عمل، آنان به نهادها و کشورهای سرمایه‌داری جهانی وابسته‌اند و منابع طبیعی افغانستان به‌طور غیرمستقیم در خدمت منافع این کشورهای سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. این وضعیت به‌طور جدی به آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی برای مردم افغانستان منجر می‌شود و در نهایت بر نابرابری‌های طبقاتی در کشور می‌افزاید. به‌طور خاص، مردم افغانستان در حال حاضر در شرایطی دشوار زندگی می‌کنند که در آن، منابع طبیعی کشور تحت کنترل دولت‌های خارجی است و طالبان به‌عنوان یک ابزار برای بهره‌برداری از این منابع عمل می‌کنند.

فصل ششم: سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان – ادامه جنگ درون‌کشوری و چالش‌های منطقه‌ای

طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، علاوه بر مسائل اقتصادی، با چالش‌های امنیتی و استراتژیک پیچیده‌ای مواجه شدند. این چالش‌ها

نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی با گروه‌های مختلف جهادی و مخالفان سیاسی می‌شد، بلکه با تهدیدات خارجی و تحولات منطقه‌ای نیز ارتباط داشت. در این فصل، به بررسی سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه این سیاست‌ها نه‌تنها به استمرار بحران داخلی کمک کرده‌اند، بلکه به مشکلات و تهدیدات خارجی نیز دامن زده‌اند.

جنگ داخلی و کنترل مناطق مختلف

یکی از اصلی‌ترین چالش‌هایی که طالبان با آن مواجه هستند، حفظ و تثبیت قدرت در سطح داخلی است. افغانستان به‌عنوان کشوری با تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، همواره صحنه درگیری‌های متعدد بوده است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این گروه با گروه‌های مخالف مختلفی مانند گروه‌های جهادی سابق، جنبش‌های قومی و حتی برخی جریان‌های اسلامی دیگر مواجه شد.

این درگیری‌ها به‌ویژه در مناطق شمالی افغانستان که مرکزیت جبهه‌های مقاومت سابق بود، شدت گرفت. طالبان برای تأمین امنیت و کنترل این مناطق، از تاکتیک‌های نظامی مختلفی مانند حملات هوایی و عملیات زمینی استفاده کردند. در بسیاری از این مناطق، به دلیل وضعیت امنیتی

نامناسب و فقدان خدمات دولتی، مردم به‌طور فزاینده‌ای به مقاومت و فعالیت‌های ضدطالبانی پرداخته‌اند.

تحولات منطقه‌ای و تهدیدات خارجی

در سطح منطقه‌ای، طالبان با تهدیدات و چالش‌های امنیتی زیادی روبه‌رو هستند. کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران و هند، از تحولات افغانستان تأثیر می‌پذیرند و سیاست‌های امنیتی خود را بر اساس این تحولات تنظیم می‌کنند. در این میان، تهدیدات ناشی از گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده نیز بر پیچیدگی‌های امنیتی می‌افزاید.

علاوه بر این، روابط طالبان با کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا، در زمینه مبارزه با تروریسم و امنیت بین‌المللی تحت فشار است. طالبان در حالی که به‌طور رسمی اعلام کرده‌اند که دیگر از خاک افغانستان برای حملات تروریستی علیه کشورهای دیگر استفاده نخواهند کرد، اما تهدیدات ناشی از حضور گروه‌های تروریستی در مناطق مرزی و دخالت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، همچنان ادامه دارد.

سیاست‌های نظامی طالبان و تعامل با کشورهای همسایه

یکی از استراتژی‌های امنیتی طالبان، تعامل و همکاری با کشورهای همسایه به‌ویژه پاکستان بوده است. این کشور به‌عنوان یک حامی دیرینه طالبان و یکی از بازیگران اصلی در سیاست افغانستان، همچنان نقش کلیدی در تأمین امنیت مرزها و انتقال کمک‌های نظامی به طالبان ایفا می‌کند. پاکستان علاوه بر ارائه پناهگاه‌های امن برای طالبان، به‌عنوان یک واسطه مهم در مذاکرات با کشورهای دیگر نیز عمل می‌کند.

این همکاری‌ها، در کنار برخی از توافقات منطقه‌ای مانند توافقات اقتصادی با چین و ایران، موجب شکل‌گیری یک نوع دیپلماسی امنیتی به‌ویژه در مرزهای جنوبی افغانستان شد. با این حال، این دیپلماسی همچنان با چالش‌هایی نظیر تهدیدات تروریستی و تنش‌های مرزی مواجه است که می‌تواند موجب بروز بحران‌های امنیتی جدید در آینده شود.

چالش‌های فراروی طالبان در مبارزه با داعش

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که طالبان در دوران جدید با آن روبه‌رو هستند، مبارزه با گروه داعش است. داعش که به‌ویژه در شرق افغانستان حضور دارد، به‌طور مداوم به‌عنوان یک تهدید جدی برای طالبان و امنیت افغانستان مطرح بوده است. این گروه به‌ویژه در مناطق مرزی با پاکستان

و مناطق شرقی افغانستان، فعالیت‌های تروریستی و جنگ‌های چریکی را انجام می‌دهد.

در واکنش به این تهدید، طالبان عملیات‌های امنیتی گسترده‌ای را در این مناطق انجام داده‌اند. با این حال، داعش همچنان به‌عنوان یک تهدید مهم باقی مانده و در بسیاری از مواقع توانسته است با استفاده از ضعف‌های طالبان، حملات تروریستی بزرگی را انجام دهد. در واقع، مبارزه طالبان با داعش به‌عنوان یک آزمایش واقعی برای توانمندی‌های نظامی و امنیتی آنان در برابر تهدیدات خارجی و داخلی است.

تحولات سیاسی و امنیتی در کشورهای همسایه

هم‌زمان با تحولات داخلی در افغانستان، کشورهای همسایه به‌ویژه ایران و پاکستان، به دلیل تهدیدات امنیتی و بحران‌های داخلی، به‌طور مداوم به‌دنبال سیاست‌های امنیتی و استراتژیک خود در قبال طالبان بوده‌اند. در ایران، نگرانی‌ها از گسترش نفوذ داعش و تهدیدات ناشی از ناآرامی‌های افغانستان، موجب تقویت همکاری‌های امنیتی با طالبان شد. در پاکستان، فشارها برای مقابله با تهدیدات طالبان و داعش، موجب تقویت نظارت‌ها و تعاملات اطلاعاتی میان دو کشور گردیده است.

نتیجه‌گیری

سیاست‌های امنیتی طالبان در دوران جدید به‌ویژه در زمینه مدیریت جنگ درون‌کشوری، همکاری با کشورهای همسایه و مقابله با تهدیدات تروریستی، نشان‌دهنده این است که طالبان به‌عنوان یک حکومت مستقر، در عمل با چالش‌های متعدد و پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی است، بلکه به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی طالبان نیز مربوط می‌شود. طالبان برای ادامه بقای خود باید در سیاست‌های امنیتی خود به‌طور مؤثرتر عمل کرده و با چالش‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی مواجه شوند.

فصل ششم: سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان – ادامه جنگ داخلیو چالش‌های منطقه‌ای

طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، علاوه بر مسائل اقتصادی، با چالش‌های امنیتی و استراتژیک پیچیده‌ای مواجه شدند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی با گروه‌های مختلف جهادی و مخالفان سیاسی می‌شد، بلکه با تهدیدات خارجی و تحولات منطقه‌ای نیز ارتباط داشت. در این فصل، به بررسی سیاست‌های امنیتی و استراتژیک طالبان خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه این سیاست‌ها نه‌تنها به

استمرار بحران داخلی کمک کرده‌اند، بلکه به مشکلات و تهدیدات خارجی نیز دامن زده‌اند.

جنگ داخلی و کنترل مناطق مختلف

یکی از اصلی‌ترین چالش‌هایی که طالبان با آن مواجه هستند، حفظ و تثبیت قدرت در سطح داخلی است. افغانستان به‌عنوان کشوری با تنوع قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی، همواره صحنه درگیری‌های متعدد بوده است. پس از بازگشت طالبان به قدرت، این گروه با گروه‌های مخالف مختلفی مانند گروه‌های جهادی سابق، جنبش‌های قومی و حتی برخی جریان‌های اسلامی دیگر مواجه شد.

این درگیری‌ها به‌ویژه در مناطق شمالی افغانستان که مرکزیت جبهه‌های مقاومت سابق بود، شدت گرفت. طالبان برای تأمین امنیت و کنترل این مناطق، از تاکتیک‌های نظامی مختلفی مانند حملات هوایی و عملیات زمینی استفاده کردند. در بسیاری از این مناطق، به دلیل وضعیت امنیتی نامناسب و فقدان خدمات دولتی، مردم به‌طور فزاینده‌ای به مقاومت و فعالیت‌های ضدطالبانی پرداخته‌اند.

تحولات منطقه‌ای و تهدیدات خارجی

در سطح منطقه‌ای، طالبان با تهدیدات و چالش‌های امنیتی زیادی روبه‌رو هستند. کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران و هند، از تحولات افغانستان تأثیر می‌پذیرند و سیاست‌های امنیتی خود را بر اساس این تحولات تنظیم می‌کنند. در این میان، تهدیدات ناشی از گروه‌های تروریستی مانند داعش و القاعده نیز بر پیچیدگی‌های امنیتی می‌افزاید.

علاوه بر این، روابط طالبان با کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات متحده امریکا، در زمینه مبارزه با تروریسم و امنیت بین‌المللی تحت فشار است. طالبان در حالی که به‌طور رسمی اعلام کرده‌اند که دیگر از خاک افغانستان برای حملات تروریستی علیه کشورهای دیگر استفاده نخواهند کرد، اما تهدیدات ناشی از حضور گروه‌های تروریستی در مناطق مرزی و دخالت‌های دیگر بازیگران منطقه‌ای، همچنان ادامه دارد.

سیاست‌های نظامی طالبان و تعامل با کشورهای همسایه

یکی از استراتژی‌های امنیتی طالبان، تعامل و همکاری با کشورهای همسایه به‌ویژه پاکستان بوده است. این کشور به‌عنوان یک حامی دیرینه طالبان و یکی از بازیگران اصلی در سیاست افغانستان، همچنان نقش کلیدی در تأمین امنیت مرزها و انتقال کمک‌های نظامی به طالبان ایفا می‌کند. پاکستان علاوه بر ارائه پناهگاه‌های امن برای طالبان،

به‌عنوان یک واسطه مهم در مذاکرات با کشورهای دیگر نیز عمل می‌کند.

این همکاری‌ها، در کنار برخی از توافقات منطقه‌ای مانند توافقات اقتصادی با چین و ایران، موجب شکل‌گیری یک نوع دیپلماسی امنیتی به‌ویژه در مرزهای جنوبی افغانستان شد. با این حال، این دیپلماسی همچنان با چالش‌هایی نظیر تهدیدات تروریستی و تنش‌های مرزی مواجه است که می‌تواند موجب بروز بحران‌های امنیتی جدید در آینده شود.

چالش‌های فراروی طالبان در مبارزه با داعش

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که طالبان در دوران جدید با آن روبه‌رو هستند، مبارزه با گروه داعش است. داعش که به‌ویژه در شرق افغانستان حضور دارد، به‌طور مداوم به‌عنوان یک تهدید جدی برای طالبان و امنیت افغانستان مطرح بوده است. این گروه به‌ویژه در مناطق مرزی با پاکستان و مناطق شرقی افغانستان، فعالیت‌های تروریستی و جنگ‌های چریکی را انجام می‌دهد.

در واکنش به این تهدید، طالبان عملیات‌های امنیتی گسترده‌ای را در این مناطق انجام داده‌اند. با این حال، داعش همچنان به‌عنوان یک تهدید مهم باقی مانده و در بسیاری از مواقع توانسته است با استفاده از

ضعف‌های طالبان، حملات تروریستی بزرگی را انجام دهد. در واقع، مبارزه طالبان با داعش به‌عنوان یک آزمایش واقعی برای توانمندی‌های نظامی و امنیتی آنان در برابر تهدیدات خارجی و داخلی است.

تحولات سیاسی و امنیتی در کشورهای همسایه

هم‌زمان با تحولات داخلی در افغانستان، کشورهای همسایه به‌ویژه ایران و پاکستان، به دلیل تهدیدات امنیتی و بحران‌های داخلی، به‌طور مداوم به‌دنبال سیاست‌های امنیتی و استراتژیک خود در قبال طالبان بوده‌اند. در ایران، نگرانی‌ها از گسترش نفوذ داعش و تهدیدات ناشی از ناآرامی‌های افغانستان، موجب تقویت همکاری‌های امنیتی با طالبان شد. در پاکستان، فشارها برای مقابله با تهدیدات طالبان و داعش، موجب تقویت نظارت‌ها و تعاملات اطلاعاتی میان دو کشور گردیده است.

نتیجه‌گیری

سیاست‌های امنیتی طالبان در دوران جدید به‌ویژه در زمینه مدیریت جنگ درون‌کشوری، همکاری با کشورهای همسایه و مقابله با تهدیدات تروریستی، نشان‌دهنده این است که طالبان به‌عنوان یک حکومت مستقر، در عمل با چالش‌های متعدد و پیچیده‌ای روبه‌رو هستند. این چالش‌ها نه‌تنها شامل درگیری‌های داخلی و تهدیدات خارجی است، بلکه به روابط منطقه‌ای و بین‌المللی طالبان نیز مربوط می‌شود. طالبان

برای ادامه بقای خود باید در سیاست‌های امنیتی خود به‌طور مؤثرتر عمل کرده و با چالش‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی مواجه شوند.

فصل هفتم: روابط طالبان با کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی

با بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان، سیاست خارجی این گروه به‌ویژه در زمینه روابط با کشورهای منطقه و قدرت‌های جهانی، به یکی از مسائلی تبدیل شده است که به شدت بر تحولات سیاسی و امنیتی افغانستان تأثیرگذار است. این فصل به بررسی روابط طالبان با کشورهای همسایه افغانستان، به‌ویژه پاکستان، ایران، چین، روسیه و هند، و همچنین ارتباطات آن‌ها با کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده امریکا و اتحادیه اروپا خواهد پرداخت.

روابط طالبان با کشورهای همسایه

افغانستان از موقعیت جغرافیایی حساسی برخوردار است که به‌عنوان یک پل ارتباطی بین کشورهای آسیای مرکزی، خاورمیانه و جنوب آسیا عمل می‌کند. این موقعیت جغرافیایی موجب می‌شود که سیاست خارجی طالبان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از اهمیت بالایی برخوردار باشد. در این راستا، طالبان به‌ویژه با کشورهای همسایه خود یعنی پاکستان، ایران و چین، روابط پیچیده و گاه تناقض‌آمیز برقرار کرده‌اند.

۱.پاکستان

پاکستان به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین حامیان طالبان در دوران گذشته، همچنان در دوران جدید، نقش کلیدی در روابط طالبان با جهان ایفا می‌کند. بسیاری از رهبران طالبان پس از بازگشت به قدرت در افغانستان، به‌ویژه در سال‌های نخستین، به‌عنوان پناهندگان در خاک پاکستان زندگی می‌کردند و روابط نزدیکی با دستگاه‌های امنیتی این کشور داشتند. از طرف دیگر، پاکستان نیز از طالبان به‌عنوان یک عامل مهم در استراتژی خود در افغانستان و منطقه استفاده کرده است. روابط پاکستان با طالبان به‌ویژه در زمینه مسائل امنیتی و نظامی ادامه یافته است و این کشور به‌طور فعال در تأمین تسلیحات، آموزش و حتی کمک‌های مالی به طالبان مشارکت دارد.

پاکستان به‌دلیل داشتن مرز مشترک با افغانستان و حضور گروه‌های اسلام‌گرای مختلف در هر دو کشور، نگرانی‌های امنیتی زیادی دارد. از این رو، Islamabad به‌دنبال داشتن نفوذ بر طالبان به‌عنوان یک بازیگر اصلی در افغانستان است تا هم‌زمان از تهدیدات امنیتی از جانب افغانستان جلوگیری کند و هم‌چنان در سیاست‌های منطقه‌ای خود، از جمله در برابر هند، به‌عنوان یک متحد استراتژیک طالبان بهره‌برداری کند.

۲. ایران

ایران به‌عنوان یکی از همسایگان غربی افغانستان، پس از سقوط جمهوری اسلامی افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت، سیاست خارجی خود را با دقت تنظیم کرده است. ایران که با طالبان در گذشته روابط متشنجی داشته است، در دوران جدید سعی کرده است رویکردی عملی و واقع‌بینانه در قبال طالبان اتخاذ کند. ایران به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی، انرژی و امنیت مرزهای مشترک، در تعامل با طالبان قرار دارد.

به‌دلیل نگرانی‌های مشترک از حضور گروه‌های تروریستی مانند داعش، ایران با طالبان به‌طور غیررسمی همکاری‌هایی داشته است. این همکاری‌ها به‌ویژه در زمینه‌های امنیتی و اطلاعاتی در مرزهای مشترک، به‌ویژه در استان‌های شرقی افغانستان، ادامه دارد. همچنین، ایران در مسائل اقتصادی و تجاری، به‌ویژه در زمینه ترانزیت کالا، به‌دنبال تقویت روابط با طالبان است.

۳. چین

چین به‌عنوان یکی از قدرت‌های جهانی با منافع اقتصادی و امنیتی گسترده در منطقه، در مواجهه با طالبان رویکرد محتاطانه‌ای اتخاذ کرده است. چین با توجه به نیازهای اقتصادی خود به منابع طبیعی افغانستان و موقعیت ژئوپولیتیکی آن، علاقه‌مند به روابط نزدیک با طالبان است. از

سوی دیگر، چین به‌دلیل نگرانی از تحرکات گروه‌های افراطی در منطقه، به‌ویژه در سین کیانگ، تمایل دارد که طالبان را تحت فشار قرار دهد تا گروه‌های تروریستی را در خاک افغانستان سرکوب کند.

چین در این راستا، به طالبان پیشنهادهای اقتصادی داده است و در زمینه زیرساخت‌ها، توسعه معادن و همکاری‌های تجاری، آماده همکاری است. این کشور همچنین در راستای تقویت نفوذ خود در آسیای مرکزی، بر اهمیت روابط با طالبان تأکید دارد و آن‌ها را به‌عنوان یک عامل مهم در استراتژی کمربند و جاده خود می‌بیند.

۴. هند

هند به‌دلیل سیاست‌های منطقه‌ای خود و رابطه نزدیکی که با دولت‌های پیشین افغانستان داشت، از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان نگران است. هند از زمان سقوط حکومت طالبان در ۲۰۰۱ تا بازگشت آن‌ها در ۲۰۲۱، به‌طور گسترده‌ای به حمایت از دولت‌های دموکراتیک افغانستان پرداخته بود و در نتیجه روابطش با طالبان به‌طور عمده خصمانه بود. هند به‌ویژه از فعالیت‌های طالبان در منطقه و اثرات آن بر امنیت آسیای جنوبی نگران است.

با این حال، هند در حال حاضر به‌دنبال یافتن راه‌هایی برای برقراری ارتباط با طالبان است تا در مسائلی مانند تجارت، امنیت مرزها و

همکاری‌های اقتصادی در منطقه تأثیرگذار باشد. البته این روابط هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است و هند به‌دلیل مخالفت‌های داخلی و نگرانی‌های امنیتی، رویکردی محتاطانه در قبال طالبان دارد.

روابط طالبان با قدرت‌های جهانی

۱.ایالات متحده امریکا

ایالات متحده امریکا به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی در تحولات افغانستان، پس از بازگشت طالبان به قدرت، رویکردی ترکیبی اتخاذ کرده است. امریکا در ابتدا از طالبان خواسته بود که به تعهدات خود در زمینه حقوق بشر و مبارزه با تروریسم پایبند بمانند. با این حال، ایالات متحده به‌دلیل نگرانی‌های امنیتی و سیاسی، به‌ویژه در زمینه نقض حقوق بشر و محدودیت‌های اجتماعی طالبان، همچنان روابط سردی با این گروه دارد.

در عین حال، ایالات متحده در زمینه مسائل اقتصادی و امدادی در افغانستان به‌ویژه در شرایط بحران انسانی، فشارهایی برای کمک‌های بشردوستانه و توسعه‌ای به طالبان وارد کرده است. اما این کمک‌ها، تحت شرایطی که طالبان به قوانین بین‌المللی پایبند باشند، ارائه می‌شود.

۲. اتحادیه اروپا

اتحادیه اروپا به‌عنوان یکی دیگر از بازیگران مهم بین‌المللی، پس از بازگشت طالبان به قدرت، سیاست‌های متنوعی را در پیش گرفته است. اتحادیه اروپا تأکید دارد که طالبان باید در مسائل حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان و اقلیت‌ها، و همچنین مبارزه با تروریسم، تعهدات خود را نشان دهند. با این حال، اتحادیه اروپا نیز به‌طور غیرمستقیم با طالبان در زمینه مسائل انسانی، اقتصادی و تجاری در تماس است.

سیاست اتحادیه اروپا عمدتاً بر اساس حمایت از مردم افغانستان و جلوگیری از بحران انسانی در این کشور شکل گرفته است، اما همچنان محدودیت‌هایی در روابط سیاسی و اقتصادی با طالبان وجود دارد.